

آسیای مرکزی و قفقاز، عرصه تعارض منافع روسیه و غرب

قدرت‌الله احمدیان*

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه

طهمورث غلامی

کارشناس ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبایی

(تاریخ دریافت ۸۸/۴/۱۰ - تاریخ تصویب ۸۸/۷/۳)

چکیده

به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، کشور روسیه به دلیل مشکلات داخلی برای مدت کوتاهی از توجه جدی به مسائل آسیای مرکزی و قفقاز بازماند. این موضوع که سبب خلاء ژئوپلیتیکی در این منطقه شد، فعالیت گسترده بازیگران منطقه‌ای مانند ایران، ترکیه، پاکستان و اسرائیل و نیز بازیگران جهانی مانند ناتو را به دنبال داشت. اما تعریف رهبران روسیه از آسیای مرکزی و قفقاز به عنوان «خارج نزدیک» و نیز پیوندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فدراسیون روسیه با جمهوری‌های جدید این مناطق باعث حساسیت و توجه جدی دوباره روسیه به این مناطق شد. این مقاله بیان می‌کند که تلاش روسیه برای حفظ حوزه نفوذ سنتی خود و جلوگیری از حضور و نفوذ کشورهای غربی و ناتو از یک سو و تلاش غرب برای گسترش نفوذ خود، به طور مشخص در قالب ناتو، تعارض منافع و برخورد را میان روسیه و غرب اجتناب‌ناپذیر می‌کند. از سوی دیگر، نگارندگان به دنبال شناخت زمینه‌های برخورد منافع روسیه و ناتو هستند و به این موضوع می‌پردازند که ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی آسیای مرکزی و قفقاز باعث تعارض منافع روسیه و غرب می‌شود.

کلیدواژه‌ها

آسیای مرکزی، خزر، قفقاز، روسیه، غرب

مقدمه

در دوران جنگ سرد، منطقه آسیای مرکزی و قفقاز زیر نفوذ و سلطه شوروی بود. اما پس از فروپاشی شوروی، مشکلات داخلی روسیه به این کشور توان حفظ این مناطق را نمی‌داد و از این رو ما شاهد ورود عناصر و مؤلفه‌های جدیدی در منطقه هستیم که باعث حساسیت جدی روسیه می‌شود. مهم‌ترین این مؤلفه‌ها را می‌توان به مؤلفه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تقسیم کرد. از مؤلفه‌های فرامنطقه‌ای می‌توان به حضور رو به افزایش سیاسی و اقتصادی غرب از طریق موضوع‌هایی چون کنسرسیوم نفت آذربایجان، بحران قره باغ، تاجیکستان، کمک‌های اقتصادی غرب به جمهوری‌های سابق، گسترش ناتو، طرح‌هایی نظیر مشارکت برای صلح در حوزه شوروی و نفوذ ارگان‌هایی نظیر سازمان امنیت و همکاری اروپا در منطقه نام برد. از مؤلفه‌های منطقه‌ای که خارج از بحث این مقاله است نیز می‌توان به مسائلی چون توجه روزافزون جمهوری‌های پیشین شوروی به اتحادیه‌ها و تشکل‌های پیرامونی نظیر اکو، شورای همکاری دریای سیاه، نفوذ ناسیونالیسم، پان ترکیسم و اسلام اشاره کرد.

ورود مؤلفه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به آسیای مرکزی و قفقاز باعث حساسیت جدی روسیه شده است. چون در فضای ژئوپلیتیکی روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، به دلایل اقتصادی، مرز مشترک، ملاحظات امنیتی و روابط تنگاتنگ اجتماعی و فرهنگی خارج نزدیک به حساب می‌آید. آنچه که در ابعاد کلان مایه نگرانی روسیه است، از دست دادن حوزه نفوذ سنتی و حضور رقبا در خارج نزدیک به ویژه آمریکا و ناتو است.

از طرفی در غرب نیز تصور بر این است که با فروپاشی شوروی و تجزیه آن و نیز خارج شدن جهان از نظام دوقطبی، غرب قادر است که برای اولین بار در قالب ناتو حضور همه‌جانبه خود را در کشورهای تازه استقلال یافته و تا مرزهای چین حاکم کند و از این راه به موفقیت‌هایی نایل شود. این دو تلاش متضاد از ناحیه روسیه و غرب، تضاد و تعارض منافع میان آنها را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. شناخت زمینه‌های تعارض منافع ذکر شده هدف اصلی این مقاله است. بر این مبنا سؤال اصلی مقاله این است که چه عامل و یا عواملی روسیه و غرب را به سوی دو تلاش متضاد و همزمان سوق می‌دهد؟ سؤال بعدی دیگر این است که موقعیت آسیای مرکزی و قفقاز چه تأثیری در تلاش‌های متضاد و همزمان روسیه و غرب دارد؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت از آنجا که هر منطقه از نظر سیاسی، اقتصادی و نظامی نقش مهمی در افزایش قدرت کشورها نسبت

به رقبای آنها دارد، بنابراین فرضیه‌ای که مورد آزمون قرار می‌گیرد این است که منطقه آسیای مرکزی و به ویژه قفقاز به دلیل ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی که دارد باعث شکل‌گیری تلاش‌های متضاد و همزمان روسیه و غرب برای نفوذ در این مناطق شده است. در این مقاله ابتدا به دیدگاه‌های نظری که برای تبیین شرایط پس از جنگ سرد ارائه شده، اشاره می‌شود. در ادامه آن دیدگاهی که بر تضاد و تعارض منافع تأکید دارد، یعنی واقع‌گرایی سنتی، به عنوان چارچوب تحلیلی مقاله برگزیده می‌شود. در ادامه به تشریح متغیر مستقل مقاله یعنی ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آسیای مرکزی و قفقاز پرداخته می‌شود. سپس با در نظر گرفتن ظرفیت‌های دو منطقه، به منافع و اهداف متعارض روسیه و غرب پرداخته می‌شود. رابطه تعارض منافع روسیه و غرب با ظرفیت‌های منطقه نیز بحث پایانی مقاله است.

چارچوب نظری

می‌توان دیدگاه‌های متفاوت نظری درباره دوره پس از جنگ سرد را به سه دسته تقسیم کرد. لیبرال‌ها، واقع‌گراها و رادیکال‌ها که هر یک برای درک پویایی و تناقض‌های موجود در نظام بین‌الملل بعد از کمونیسم به ارائه نظرات خود پرداخته‌اند. درباره لیبرالیسم باید گفت که یکی از اثرگذارترین نظریه‌های لیبرال در دنیای بعد از جنگ سرد، نظریه فوکویاما بود. وی با تمایل به نظریه‌پردازی فلسفی در اواخر دهه ۸۰ میلادی به شهرت دست یافت. او معتقد بود که محرک تاریخ از زمان انقلاب فرانسه به بعد، تعارضی پویا و اصیل بین نیروهای حامی مالکیت اشتراکی و نیروهای طرفدار فردگرایی بورژوا بوده است که با وقوع انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، تعادل موجود به طرف اولی گرایش پیدا کرد. اما در اواخر دهه ۷۰ این توازن به طرف دیگر گرایش پیدا کرد، زیرا تلاش‌های متعدد در برنامه‌ریزی اقتصادی کشورهای جهان سوم علایمی از ناکارآمدی و فرسایش را از خود بروز دادند و اینجا بود که پروژه سوسیالیسم با مشکل مواجه شد. اوج این مشکل زمانی بود که گورباچف به قدرت رسید و اروپای شرقی را رها کرد و کشورهای سابق شوروی و خود گورباچف به دنبال دموکراسی و اقتصاد بازار بودند. این موضوع که به گفته فوکویاما نشان‌دهنده پیروزی بزرگ نیروهای فردگرا بود، خود پایان یکی از مراحل تاریخ و شروع مرحله دیگری بود که در آن ارزش‌های لیبرال در سراسر جهان حاکم شد. لیبرال‌ها بر این باور بودند که توان و استعداد عظیمی

در جهان در حال شکل‌گیری است و در آینده شاهد دوره بهتری خواهیم بود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۲۶۰ - ۲۵۹).

شاخه دیگر نظریه‌های لیبرال متعلق به نظریه‌پردازان صلح دموکراتیک است. آنها بر این باورند که پایان جنگ سرد فرصتی برای گسترش مردم سالاری در سراسر جهان و در نتیجه گسترش حوزه صلح بود. طبق نظر نظریه‌پردازانی مانند مایکل دوپل، زیور مائوز، بروس راست و جان اوئن عوامل ساختاری و هنجاری نظام‌های سیاسی مردم سالار نه تنها مانع جنگ میان آنها می‌شود، بلکه با تعدیل آنارشی و کم‌رنگ کردن معمای امنیت، زمینه بی‌اعتمادی میان آنها را از بین می‌برد و سبب همکاری میان آنها می‌شود (لینکلتر، ۱۳۸۵). به نظر ج. جان ایکنبری که در مقوله نظم لیبرال تأکید فراوانی بر نهادهای بین‌المللی دارد، با پایان یافتن جنگ سرد، دموکراسی و بازار آزاد در سراسر جهان رشد یافت. جهانی‌شدن همچون یک نیروی پیش برنده ستوده می‌شد و ایدئولوژی ناسیونالیسم و جنگ فروکش کرد. نهادهایی مانند ناتو، اوپک و سازمان تجارت جهانی، نشان‌دهنده تقویت قواعد و نظم در نظام بین‌الملل هستند. به نظر وی دموکراسی‌ها و نهادها تجلی آن چیزی هستند که وی آن را «نظم بین‌المللی لیبرال» تعریف می‌کند (Ikenberry, 2006, p. 7).

دیدگاه‌های رادیکال

اگرچه سیاست رادیکال بعد از سقوط کمونیسم نفوذ خود را از دست داد، ولی نظریه رادیکال همچنان به شکوفایی خود ادامه می‌دهد؛ هرچند در حاشیه روابط بین‌الملل است و نه در مرکز آن. بخش اعظم دیدگاه‌های رادیکال به حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تعلق دارد که خارج از بحث این مقاله است (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۲۷۳ - ۲۷۱).

اگر لیبرال‌ها معتقد به دنیایی صلح‌آمیز و با شکوفایی بیشتر در آینده بودند، سایر اندیشمندان و صاحب نظران تصویری تیره و تار از نظام بین‌المللی که در حال شکل‌گیری بود ترسیم کردند. دیدگاه‌های آنان نه درباره امنیت، ثبات و نظم اقتصادی بلکه درباره هرج و مرج، منازعه، تعارض منافع و اهمیت آنارشی بود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، صص ۲۶۳). سه نفر از واقع‌گرایان صاحب نفوذ به شکل‌گیری بحث درباره دوره بعد از جنگ سرد کمک کردند که به اختصار نظریاتشان را در ادامه ذکر می‌کنیم.

جان مرشایمر معتقد بود که پایان جنگ سرد سبب تحول در سیاست بین‌الملل نشده است. بدین معنا که نظام بین‌الملل همچنان دچار آنارشی است و در شرایط آنارشی آنچه که اهمیت دارد قدرت است. وی که در شمار نظریه پردازان نئواقعی‌گرایی تهاجمی است، بر این باور بود که دولت‌های بزرگ همواره تا جایی قدرت را افزایش می‌دهند که به جایگاه هژمونیک برسند. تلاش قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به رأس سلسله مراتب قدرت، اغلب با برخورد و گاهی جنگ همراه است. در این راستا وی به ظهور سیستم چندقطبی باور داشت (Mearsheimer, 1992, pp. 227-230). وی همچنین در مقاله «بازگشت به آینده، بی‌ثباتی در اروپا بعد از جنگ سرد» نسبت به آنچه که آن را پیروزی‌انگاری ساده‌لوحانه می‌خواند و بعد از پایان جنگ سرد سراسر آمریکا را گرفته بود، مخالفت می‌کرد. به نظر وی این خوش‌بینی ناشی از مرور غلط تاریخ به طور اعم و جنگ سرد به طور اخص است. او عقیده دارد جنگ سرد باعث تبدیل شدن جهان به محلی خطرناک نشد، بلکه در عمل آن را پس از سال‌های ۱۹۴۵ امن‌تر کرده بود. بنابراین این طور گفته می‌شود که نظم نوین بین‌المللی به دلیل آنچه بعد از ۱۹۸۹ در اروپای شرقی اتفاق افتاده، ثبات کمتری دارد (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ص ۲۶۴).

واقع‌گرای دیگر ساموئل هانتینگتون بود که نظریه برخورد تمدن‌ها را ارائه داد. محور اصلی استدلال‌های وی، نفی شدید این دیدگاه لیبرال‌ها بود که دنیا اکنون با روزهای آرام و با ثباتی مواجه شده است. به نظر وی برخورد ایدئولوژی‌های سکولار اقتصادی در زمان جنگ سرد ممکن است به پایان رسیده باشد، اما این به معنی پایان درگیری‌ها نیست. وی اصرار داشت که شکل درگیری‌ها در دوران جدید تغییر کرده است، بدین معنی که این درگیری‌ها از نظر ظاهر، به شکل تمدنی خواهد بود. این آخرین مرحله از چیزی خواهد بود که وی «تکامل منازعه در دنیای مدرن» می‌نامید. از این رو بنا به گفته وی این درگیری بین غرب و آن دسته از کشورها و مناطق دنیا خواهد بود که به ارزش‌هایی مانند فرد، حقوق بشر و دموکراسی و سکولاریسم اعتقادی ندارند. به نظر وی هویت و تمدن در مرکز دشمنی‌های جدید قرار دارند و در دنیای بعد از جنگ سرد این موضوع تبدیل به خطوط شکاف شده و همچنین باعث شد آن دسته از کشورهای موجود در اروپای غربی و آمریکا که یک شکل از تمدن را پذیرفته بودند، در برابر کشورهایی در خاورمیانه، چین و آسیا (حتی روسیه بعد از کمونیسم) که نظام‌های ارزشی کاملاً متفاوتی دارند وارد درگیری شوند (هانتینگتون، ۱۳۸۲).

بدین ترتیب واقع‌گراها بر این باورند که چون هر دولتی مدعی حاکمیت و حفظ استقلال خود است، یک اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل هیچگاه شکل نمی‌گیرد و از این رو شکل‌گیری محیط آنارشی اجتناب‌ناپذیر است. در شرایط آنارشی که واقع‌گراها آن را شبیه «وضعیت طبیعی» هابز می‌دانند، تنازع برای بقا در جریان است. به عبارت دیگر در این شرایط آنچه که اهمیت و اولویت می‌یابد بقا و امنیت است. چون در شرایط آنارشی میان بازیگران بی‌اعتمادی وجود دارد، از این رو همکاری در بهترین حالت کم و در بدترین حالت وجود ندارد. پس برای تأمین امنیت و بقا باید به خود متکی بود. خودیاری بدین معنی است که هر دولتی برای تأمین بقا چاره‌ای جز توجه به قدرت خود و افزایش آن ندارد. در شرایط آنارشی و به دنبال آن ضرورت خودیاری، چراغ راهنما و هدایتگر رفتارهای خارجی هر دولت باید منافع ملی باشد. برخلاف نظر آرمان‌گراها که به وجود هماهنگی میان منافع دولت‌ها باور دارند، واقع‌گراها معتقد به تعارض منافع هستند که اگر این تعارض منافع از طریق دیپلماسی مدیریت نشود، کشمکش و جنگ اجتناب‌ناپذیر است. البته باید یادآور شد که این بدان معنی نیست که دیپلماسی قادر است در همه حال تعارض منافع را مدیریت کند. در چارچوب این دیدگاه نگارندگان بر این باور هستند که در روابط روسیه و غرب مقوله‌های سخت‌افزاری مانند قدرت و امنیت اهمیت بسیاری دارند، به گونه‌ای که می‌توان گفت در روابط آنها بازی با حاصل جمع صفر حاکم است، بدین معنی که برد یکی می‌تواند به معنی باخت طرف مقابل قلمداد شود. در این میان آسیای مرکزی و قفقاز به دلیل ظرفیت‌هایی که دارد می‌تواند مؤلفه مهمی در افزایش و کاهش قدرت روسیه و غرب به شمار آید و تسلط و غلبه یک طرف بر این مناطق نه تنها می‌تواند منجر به افزایش قدرت و در نتیجه تأمین امنیتش شود، بلکه می‌تواند به کاهش قدرت طرف مقابل منجر شود.

ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی آسیای مرکزی و قفقاز

امروزه این دو منطقه در معادلات سیاسی و قدرت در ابعاد ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک اهمیت بسیاری دارند. لازم است که ابتدا به اهمیت این دو منطقه به طور جداگانه و در عین حال مرتبط با هم پرداخته شود. منطقه آسیای مرکزی به دو دلیل اهمیت دارد:

الف- ظرفیت‌های اقتصادی

طبق برآوردهای موجود در این منطقه یک چهارم منابع نفتی شوروی در این منطقه وجود دارد که از ۳۳ میلیارد بشکه نفت خام قابل بهره‌برداری نیمی از آن در آسیای مرکزی است، به گونه‌ای که قزاقستان از مجموع سه کشور عضو اوپک، الجزایر، قطر و گابن، منابع نفتی بیشتری دارد. این منطقه از نظر گاز طبیعی نیز اهمیت دارد. حدود ۲۲ درصد گاز طبیعی جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع متعلق به جمهوری‌های تازه استقلال یافته این منطقه است. اگر اتصال آسیای مرکزی و خزر به منطقه جنوب اوراسیا یعنی خلیج فارس را در نظر بگیریم در آن صورت این منطقه بدون تردید منبع انرژی‌زای جهان و یکی از شاهراه‌های عمده حمل و نقل و اقتصاد در دنیا است. این امر سبب می‌شود که این منطقه از نقاط مهم ژئوپلیتیک دنیا محسوب شود (Layan, 1993, p.13). در کنار عامل انرژی وجود عوامل دیگری مثل بازار عظیم مصرف کالا و سرمایه‌گذاری باعث اهمیت اقتصادی منطقه و آغاز رقابت‌ها بعد از فروپاشی شوروی برای نفوذ در آسیای مرکزی شده است.

قفقاز همچنین از مناطق نفت‌خیز شوروی است که در آن آذربایجان بیشترین منابع نفت را دارد. سهم قفقاز در منابع نفت و گاز جهان به خودی خود قابل توجه نیست، اما در شرایط نبود اطمینان به جریان نفت از خلیج فارس با توجه به واقعیت‌های موجود و نیز امکان استفاده روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار قدرت‌نمایی، به ویژه پس از اعمال فشار روسیه به اوکراین برای افزایش بهای گاز مصرفی این کشور در اواخر سال ۲۰۰۵، باعث اهمیت یافتن این منطقه شده است (دامن پاک جامی، ۱۳۸۷، ص ۷۷ و ص ۹۴).

منطقه قفقاز جدا از اینکه پل ارتباطی و مسیر ترانزیتی اروپا به آسیای مرکزی است، مسیر انتقال انرژی آسیای مرکزی و برخی کشورهای ساحلی دریای خزر به اروپا نیز هست. برای انتقال انرژی مناطق یادشده، مسیرهای متعددی وجود دارد؛ یکی از این مسیرها که مورد توجه کشورهای اروپایی و آمریکا است، مسیری است که از قفقاز می‌گذرد. مثل خطوط لوله باکو-تفلیس-جیحان و خط لوله گاز باکو-تفلیس-ارزروم که مورد توجه و حمایت دولت‌های غربی است و این عامل باعث اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برای آذربایجان شده است که در انتقال انرژی آسیای مرکزی نقش اساسی دارد.

ب- ظرفیت‌های سیاسی و نظامی (نزدیکی به روسیه و چین)

دو کشور روسیه و چین از قدرت‌های بزرگ و عمده جهان به شمار می‌آیند که رقبا و مخالفانی دارند. از آنجایی که یکی از مؤلفه‌ها و عناصر قدرت، موقعیت جغرافیایی است، طبیعی است که شرایط ژئوپلیتیک و جغرافیایی این دو کشور از نقطه نظر قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آنها برای خود و دیگران اهمیت بسیاری دارد. منطقه آسیای مرکزی برای چین و روسیه یکی از مناطقی است که هم می‌تواند منشاء فرصت و دفاع از امنیت ملی آنها باشد و هم فشار و تهدید و خطر در صورت نفوذ دیگر قدرت‌های رقیب.

توجه به مناطق همجوار و نزدیک در روابط دولت‌ها همواره مهم بوده است. امپراتوری بریتانیا که هندوستان را جزئی از خاک خود می‌دانست همواره حساسیت بالایی نسبت به مناطق پیرامونی آن داشت. از طرفی قدرت‌های رقیب نیز راه دستیابی به هند را ابتدا در نفوذ به مناطق پیرامونی هند می‌دانستند و یا مثل ایالات متحده در قرن ۱۹ میلادی که به دلیل حساسیت و اهمیت بالایی که برای منطقه پیرامونی خود یعنی آمریکای جنوبی قائل بود، دیگران را بر اساس آیین مونروئه از مداخله در آنجا برحذر می‌داشت.

برژینسکی در کتاب خود، «صفحه بزرگ شطرنج» در بخش «بالکان- اوراسیا» پس از اشاره به وضعیت هر یک از کشورهای منطقه آسیای مرکزی و مشکلات داخلی می‌نویسد:

«دستیابی و بهره‌برداری از ثروت‌های غنی منطقه» اعم از نفت و گاز، طلا و بلندپروازی‌های ملی، منافع گروهی، ادعاهای تاریخی و آرزوهای امپراتوری در این منطقه رقابت بین‌المللی را به بار خواهد آورد و باعث می‌شود تا رقابت برای «بالکان- اوراسیا» آینده پیچیده‌ای را برای آسیای مرکزی رقم بزنند (Kapesein, 1992, p. 56).

روسیه در آیین‌های نظامی- امنیتی خود، منطقه قفقاز را به دلیلی که پیش‌تر در رابطه با آسیای مرکزی بدان اشاره شد بخش دیگر «خارج نزدیک» خود به حساب می‌آورد. اما جدا از این عامل، منطقه قفقاز برای روسیه، به دلایل دیگری اهمیت دارد. این منطقه در بقای روسیه نقش مهمی دارد، به این دلیل که قفقاز شمالی در جنوب روسیه واقع شده است و هرگونه تحول غیرمترقبه در قفقاز شمالی مساوی با خدشه‌دار شدن تمامیت ارضی این کشور است. واکنش شدید روس‌ها به گرایش‌های استقلال‌طلبانه چین و داغستان نشأت گرفته از همین نگرانی بود. از طرف دیگر قفقاز مهم‌ترین کانال ارتباطی روسیه با دریای آزاد و به طور

طبیعی شاهراه ارتباطی استراتژیکی روسیه است که دفاع از آن اولویت روسیه و نفوذ در آن، هدف رقباتی روسیه است.

منافع و اهداف روسیه در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز

این دو منطقه در دوران جنگ سرد و حتی قبل از آن جزیی از خاک شوروی بودند. اما با فروپاشی شوروی و استقلال جمهوری‌ها شرایط تغییر کرد و روابط فدراسیون روسیه با این مناطق وارد مرحله جدیدی شد. در این شرایط توسعه بی‌ثباتی‌های سیاسی، مشکلات داخلی، تجزیه‌طلبی و جنگ‌های داخلی در این منطقه از یک سو و تلاش دولت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای برای نفوذ در این مناطق سبب نگرانی فدراسیون روسیه و حساسیت این کشور به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز شد. به نظر می‌رسد که نگرانی و حساسیت روسیه به این مناطق به دلیل عواملی است که عبارتند از:

الف- مداخله‌ها و اهداف سیاسی

روسیه همچنان مثل گذشته خواهان ادامه سیطره و نفوذ خود در آسیای مرکزی و قفقاز است. رهبران روسیه، جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز را به عنوان بخشی از منطقه «خارج نزدیک» (کولایی، ۱۳۷۴، صص ۷۹-۸۲) در حوزه «منافع حیاتی» خود می‌داند. بنابراین تأمین امنیت و حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی این کشورها برای روسیه اهمیت بسیاری دارد. برای رهبران روسیه، کشورهای «خارج نزدیک» اهمیت اساسی داشته و در حوزه منافع حیاتی روسیه قرار گرفته‌اند. به نظر آنها روسیه باید مسئولیت تأمین امنیت و ثبات را در میان کشورهای خارج نزدیک تضمین کند. به این ترتیب روسیه برای خود «مسئولیت امنیتی ویژه» قائل است. به عبارت دیگر روسیه ثبات و جلوگیری از ایجاد درگیری در میان جمهوری‌ها را در اولویت قرار داده است. نوع نگاه روسیه به این مناطق باعث خلق مفهوم جدیدی در سیاست امنیتی روسیه شده است، یعنی آیین مونروئه روسی. بر اساس این مفهوم، روسیه نه تنها دیگران را از دخالت در این مناطق باز می‌دارد، بلکه حق مداخله برای خود در جمهوری‌های تازه استقلال یافته را براساس منافع ویژه خود محفوظ می‌دارد. از دیدگاه مسکو جمهوری‌های سابق باید در حوزه نفوذ روسیه باقی بمانند. از دیدگاه مایکل ریوکین، جمهوری‌های تازه استقلال یافته، درست مانند کشورهای کارائیب هستند که زیر سلطه آمریکا قرار دارند (Pushdor, 1993, pp. 80 - 89).

ب- ملاحظه‌ها و اهداف اقتصادی

اقتصاد جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته آسیای مرکزی و قفقاز در دوران شوروی تابعی از اقتصاد دستوری این کشور بود. بدین دلیل پس از استقلال، اقتصاد جمهوری‌های مزبور پیوندهای عمیقی با اقتصاد فدراسیون روسیه داشت. روسیه در دهه ۱۹۹۰ همواره تلاش کرده است که این پیوندها را حفظ کند و از طرفی آن را گسترده‌تر و عمیق‌تر کند. روسیه برای رسیدن به این هدف خود به دو روش اقدام کرده است؛ اول از راه نهادسازی تلاش کرده است تا با جمع کردن جمهوری‌های تازه استقلال یافته در نهادهایی همچون جامعه کشورهای مستقل مشترک‌المنافع و جامعه اقتصادی اوراسیا نه تنها پیوندهای گذشته را حفظ کند، بلکه از گرایش آنها به سوی نهادهای غیرمنطقه‌ای جلوگیری کند و دوم اینکه سعی کرده است از طریق گسترش تعامل‌ها و روابط دوجانبه با هر یک از جمهوری‌های تازه استقلال یافته، وابستگی اقتصادی آنها به مسکو را حفظ کند و تداوم بخشد. اهم اهداف اقتصادی روسیه در این منطقه مشارکت شرکت‌های روسی در منابع نفت و گاز منطقه و تلاش برای حفظ انحصار صادرات منابع هیدروکربن منطقه است (Steven, 1996, pp. 63-70).

شرکت‌های «لوک اویل» و «گازپروم» روسیه سرمایه‌گذاری‌های سنگینی را در پروژه‌های تولید و انتقال انرژی در آسیای مرکزی کرده‌اند. روسیه همچنین در راستای حفظ انحصار خود بر منابع انرژی قراردادهایی را با کشورهای منطقه به امضاء رسانده است.

همچنین حضور فعال شرکت‌های روسی در حوزه‌های انرژی قزاقستان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دارنده ذخایر نفت منطقه، این امکان را برای روسیه فراهم می‌کند که نه تنها بر زیرساختارهای صادراتی انرژی منطقه تسلط داشته باشد، بلکه از ایجاد مسیرهای انتقال انرژی توسط دیگر قدرت‌ها جلوگیری کند. در واقع می‌توان گفت که از نقطه نظر روسیه، خنثی کردن طرح‌های دولت‌های رقیب در منطقه در بخش انرژی یکی از عوامل اساسی پیروزی در بازی بزرگ است (Weitz, 2006, p. 156).

ج- ملاحظه‌ها و اهداف اجتماعی فرهنگی

از زمانی که مناطق آسیای مرکزی و قفقاز به جزیری از خاک روسیه تبدیل شدند، نفوذ فرهنگی این کشور در دو منطقه یادشده نیز شکل گرفت. دولت‌های مختلف روسیه

همواره سعی در تقویت نفوذ فرهنگی خود در این مناطق در مقابل نفوذهای فرهنگی اسلامی، ایرانی و ترکی داشته‌اند. زمانی که این مناطق جزئی از خاک روسیه بود، مردم روسیه در آن ساکن می‌شدند و هیچ نمی‌دانستند که روزی در سرزمین خود به اقلیت تبدیل می‌شوند.

در هر حال فروپاشی شوروی و شکل‌گیری کشور روسیه جدید و استقلال جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز باعث شد که مردمی که روزی تصور می‌کردند که در خاک سرزمین خود زندگی می‌کنند در شرایط جدید و تحول‌های حادث شده اقلیتی در کشوری جدید باشند. فروپاشی شوروی سبب شد که میلیون‌ها روس در سرزمین‌های آسیای مرکزی و قفقاز بمانند. وجود این تعداد اقلیت روسی هر چند باعث تداوم نفوذ فرهنگی روسیه و حتی ابزاری برای تأمین منافع و تأثیرگذاری بر جمهوری‌های استقلال‌یافته هستند، اما روسیه نگرانی‌هایی نیز نسبت به وضعیت حقوق آنها دارد.

د- ملاحظات و اهداف نظامی

جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته که در دوران جنگ سرد هر کدام جزئی از خاک شوروی بودند، مکانی برای پایگاه‌های نظامی شوروی در مقابل تهدیدهای بلوک غرب نیز به حساب می‌آمدند. با فروپاشی شوروی تصور بر این بود که دولت فدراسیون روسیه با برچیدن پایگاه‌های نظامی متعلق به خود، حضور نظامی‌اش را به حداقل خواهد رساند. اما توجه دوباره روسیه به مناطق آسیای مرکزی و قفقاز خلاف این را نشان داد. به نظر می‌رسد که دولت روسیه در کنار حضور سیاسی و اقتصادی فعال در دو منطقه یادشده به دو دلیل نیز تمایل به حضور نظامی در آسیای مرکزی و قفقاز دارد که عبارتند از:

۱- دفاع از منافع و اهداف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود در منطقه

جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز هر یک پس از استقلال، با مشکلات و چالش‌های فراوانی رو به رو شدند. این چالش‌ها و مشکلات نه تنها تهدید و خطری برای آن جمهوری‌ها به شمار می‌آمد، بلکه خطری برای ثبات منطقه و به دنبال آن امنیت روسیه بودند. مناطق آسیای مرکزی و قفقاز بعد از فروپاشی شوروی با مشکلاتی نظیر تهدید تروریسم، بنیادگرایی اسلامی، ناسیونالیسم، جنگ‌های داخلی، تجزیه‌طلبی، منازعات میان

دولت‌های منطقه، قاچاق و... رو به رو بود. در این شرایط روسیه حضور نظامی خود را برای مقابله با خطرها و تهدیدهای یادشده، تأمین امنیت انرژی، دفاع از اقلیت‌های روس و شرکت‌ها و منافع روسیه در مقابل این خطرها، ضروری و لازم می‌دید.

۲- مقابله با تهدیدهای خارجی

پس از فروپاشی شوروی سه عامل باعث شد که پای نیروهای نظامی فرامنطقه‌ای به آسیای مرکزی و قفقاز باز شود. اول مشکلات و تهدیدهای یادشده که دولت‌های غربی، بخصوص ایالات متحده به دلیل موضوع امنیت انرژی برای اقتصاد جهانی تهدیدی برای خود نیز می‌دانستند و نگران گسترش تهدیدها بودند، دوم تمایل برخی از دولت‌های آسیای مرکزی (غیر از قزاقستان) و قفقاز به حضور نظامی غرب در کشور خود، چه به عنوان عاملی برای مقابله با تهدیدها علیه خود و چه به عنوان عاملی در مقابل نفوذ روسیه. سوم برنامه‌های دولت‌های غربی در قالب مشارکت برای صلح، گسترش ناتو به شرق و....

منافع و اهداف دولت‌های غربی در آسیای مرکزی و قفقاز

پس از فروپاشی شوروی، کشورهای عضو بلوک غرب در دوران جنگ سرد به برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی با کشورهای استقلال یافته از سلطه شوروی در مناطق اروپای شرقی، قفقاز و آسیای مرکزی پرداختند. این روابط به دو شکل انفرادی و جمعی (در قالب اتحادیه اروپا و ناتو) با جمهوری‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز قابل تشخیص است. در این میان جمعی عمل کردن کشورهای اروپایی در قالب اتحادیه اروپا به همراه آمریکا در ناتو نسبت به دولت‌های تازه استقلال یافته آسیای مرکزی و قفقاز در مقایسه با تعاملات انفرادی مهم‌تر و تأثیرگذارتر است. بدین دلیل این نوع از روابط در این مقاله مد نظر است. به نظر می‌رسد که تمایل اتحادیه اروپا به همراه آمریکا در قالب ناتو به گسترش تعامل‌ها و روابط با دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز تابع ملاحظات و اهداف زیر است:

الف- ملاحظات و اهداف سیاسی

ملاحظات و اهداف سیاسی دولت‌های غربی که با ملاحظات و اهداف روسیه در تضاد

کامل است را می‌توان در سه مورد به شرح زیر برشمرد.

۱- ارائه الگو برای جمهوری‌های منطقه

برای مدت زمان زیادی مدل و الگوی کمونیستی بر جمهوری‌های فعلی آسیای مرکزی و قفقاز حاکم بود (کولای، ۱۳۷۹، ص ۲۲). اما با فروپاشی شوروی ناکارآمدی مدل و الگوی کمونیستی مشخص شد. به این دلیل همچون خود کشور روسیه برخی از نخبگان جمهوری‌های تازه استقلال یافته برای حل مشکلات سیاسی و اقتصادی خود به غرب گرایش پیدا کردند و به دنبال به کارگیری مدل و الگوی غربی برای نظام‌های سیاسی و اقتصادی خود بودند که با استقبال دولت‌های غربی رو به رو شدند. این موضوع به آن دلیل اتفاق افتاد که ایالات متحده و غرب در پی بازسازی منطقه به گونه‌ای بودند که منافع و برتری‌شان را تأمین و تضمین کند (دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱۷).

در این راستا برخی از مخالفان دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز با حمایت زیاد کشورهای غربی موفق به انجام رساندن انقلاب‌های رنگی شدند. از جمله این نوع حرکت‌ها می‌توان مثال «انقلاب لاله‌ای» قرقیزستان را آورد که در فوریه ۲۰۰۵ اتفاق افتاد (کوپیترز، ۱۳۸۶، ص ۱۷). واضح است که بازسازی آسیای مرکزی و قفقاز توسط دولت‌های غربی زمینه وارد شدن دولت‌های آسیای مرکزی و قفقاز به دنیای غرب را فراهم خواهد آورد.

۲- جلوگیری از احیای دوباره روسیه

دولت‌های غربی هیچگاه تهدید همه‌جانبه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی اتحاد جماهیر شوروی را فراموش نمی‌کنند. فروپاشی شوروی این فرصت را برای غرب فراهم می‌آورد که از احیای دوباره این تهدید در قالب روسیه جلوگیری کنند. از طرف دیگر گرایش‌های ناسیونالیستی در روسیه و حتی برای احیای عظمت گذشته روسیه در دومای این کشور دولت‌های غربی را بیشتر نگران می‌کرد، تا جایی که تا قبل از ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا روسیه را یکی از تهدیدها علیه خود می‌دانست (البته این تصمیم ایالات متحده مقطعی و متأثر از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر و حمایت روسیه از آمریکا بود).

اگر دولت‌های غربی در دوران جنگ سرد برای رفع تهدید روسیه، با در پیش گرفتن سیاست سد نفوذ به دنبال جلوگیری از بزرگ شدن و گسترش شوروی بودند، امروزه در قالب طرح‌هایی چون گسترش به شرق به دنبال کوچک کردن حوزه نفوذ

روسیه هستند. برای مثال پس از فروپاشی شوروی و شکل‌گیری بحران‌های اروپای شرقی و حوزه بالکان، اگرچه غرب به طور مستقیم تهدید نشد، اما برای شکل دادن به یک محیط امنیتی جدید دست به مداخله زد. ویژگی بارز این محیط امنیتی جدید به عقب راندن روسیه از حوزه نفوذ سابق خود بود (Yost, 2007, p. 39).

در این میان باید خاطر نشان کرد که ایالات متحده به واسطه فروپاشی شوروی به جایگاه ممتازی در سلسله مراتب قدرت دست یافت. این جایگاه ممتاز آمریکا به رفتارها، سیاست‌ها و نقش‌های این کشور جهت داده است. این جایگاه، آمریکا را به پیگیری اعمال نظم هژمونیک تشویق کرده است. از این رو آمریکا با توجه به جایگاه خود بر خلاف دوران جنگ سرد که در چارچوب واقع‌گرایی دفاعی به تعریف سیاست‌های خود می‌پرداخت، در محیط بین‌المللی کنونی، آمریکا بر اساس واقع‌گرایی تهاجمی به تعریف سیاست‌ها، اهداف و منافع خود می‌پردازد. بر خلاف واقع‌گرایی دفاعی که بر توازن تأکید داشت، واقع‌گرایی تهاجمی، به ضرورت دربرگیرنده توازن نیست (دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱۷).

ب- ملاحظه‌ها و اهداف اقتصادی

امروزه انرژی و امنیت آن یکی از مؤلفه‌های امنیتی مورد توجه دولت‌های غربی است. این به دلیل اهمیتی است که انرژی برای اقتصاد جهانی به طور کلی و کشورهای غربی به طور خاص دارد. تجربه تحریم نفتی اعراب علیه غرب، وقوع انقلاب ایران، جنگ عراق و ایران و حمله عراق به کویت نشان داد که هر گاه در مسیر انتقال انرژی به بازار مصرف خللی ایجاد شود، اقتصاد جهانی با مشکل رو به رو می‌شود. اهمیت انرژی برای کشورهای صنعتی به طور عام و دولت‌های غربی به طور خاص باعث شده است که تأمین انرژی مورد نیاز همواره یکی از ارکان سیاست‌های خارجی آنها باشد. کشورهای غربی بخصوص اتحادیه اروپا قسمت اعظم انرژی مورد نیاز خود را از خاورمیانه و روسیه تأمین می‌کنند. در شرایط نبود اطمینان به جریان نفت از خلیج فارس با توجه به واقعیت‌های موجود و نیز امکان استفاده روسیه از انرژی به عنوان یکی از ابزار قدرت‌نمایی (با توجه به اعمال فشار روسیه به اوکراین برای افزایش بهای گاز مصرفی این کشور در اواخر سال ۲۰۰۵) (Rosecrane, 2001, p. 135). منابع انرژی آسیای مرکزی و قفقاز برای غرب اهمیت بسیاری دارد. از این رو دستیابی به این منابع و انتقال

آن، مهم‌ترین هدف اقتصادی غرب در دو منطقه یاد شده است. مشکلی که غرب در این باره با آن مواجه است، تسلط روسیه بر منابع نفت و گاز دولت‌های منطقه و در انحصار داشتن خطوط انتقال انرژی است که هر لحظه امکان استفاده روسیه از آن به عنوان یک ابزار علیه غرب وجود دارد. در راستای رفع این مشکل، شماری از کشورها و سازمان‌های غربی در تلاش هستند تا به انحصار روسیه در انتقال انرژی اوراسیا با ایجاد خطوط انتقال انرژی بدیل پایان دهند.

ج- اهداف و ملاحظه‌های نظامی

آسیای مرکزی و قفقاز برای غرب یک منطقه راهبردی نیز به حساب می‌آید. از این رو بعد از فروپاشی شوروی حضور نظامی در منطقه از اهداف غرب بوده است. در این رابطه باید گفت ناتو به عنوان سازمانی غربی تماس‌های خود را با آسیای مرکزی و قفقاز از اواسط دهه ۹۰ و همزمان با پیوستن دولت‌های آنها به شورای مشارکت آتلانتیک شمالی و برنامه مشارکت برای صلح آغاز کرد. اما این عملیات نظامی در افغانستان بود که در عمل باعث حضور رسمی نیروهای نظامی ناتو در منطقه شد. به نظر می‌رسد که تلاش غرب برای حضور نظامی در منطقه به این دلایل است:

۱- تأمین امنیت انرژی

امروزه مسائل مرتبط با تأمین امنیت انرژی در کانون توجه سازمان‌های نظامی قرار گرفته است و در این راستا امنیت خطوط لوله نفت و گاز در برابر عملیات تروریستی از اولویت‌های سازمان‌های نظامی است. ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ناتو نیز توجه خود را به این موضوع معطوف داشته‌اند. برای همین در سال ۲۰۰۵ موافقت‌نامه‌ای بین ناتو و ایالات متحده برای تأمین امنیت خطوط لوله نفت باکو-تفلیس-جیحان به امضاء رسید که در آینده خط لوله گاز باکو-تفلیس-ارزروم را نیز زیر پوشش امنیتی خود قرار می‌دهند. در این میان به دلیل نقش حیاتی کشور آذربایجان در عرصه و ترانزیت انرژی، ایالات متحده آذربایجان را مهم‌ترین متحد خود در حوزه دریای خزر می‌داند و برنامه همکاری‌های نظامی با این کشور را طراحی و اجرا می‌کند. همچنین باید گفت که پیوستن کشورهای جامعه مشترک‌المنافع به «منطقه مسئولیت فرمانده اروپایی آمریکا»^۱ با آغاز مرحله بهره‌برداری از برخی میادین نفتی بزرگ دریای خزر و تعیین مسیر انتقال نفت خزر ارتباط داشت.

در این رابطه آمریکا به دنبال ایجاد شبکه‌ای از واحدهای ویژه و نیروهای پلیس در کشورهای ساحلی دریای خزر است که بتواند در برابر اقدام‌های اضطراری (مثل حملات تروریستی) از خود واکنش نشان دهد که به نگهبان خزر معروف است. کارشناسان روس نیز بر این باورند که یکی از اهداف اقتصادی نظامی ناتو و متحدان آن این است که منابع نفتی جهان را به نزدیک‌ترین پایگاه‌های نظامی خود وابسته کنند.

۲- حفظ ثبات و امنیت

پس از فروپاشی شوروی مناطق سابق زیر سلطه شوروی مثل اروپای شرقی، آسیای مرکزی و قفقاز دچار خلاء قدرت است. خلاء قدرت در آسیای مرکزی و قفقاز، زمینه را برای شکل‌گیری و ظهور عوامل امنیت‌زدا و تهدیدزا فراهم کرد. بدین معنی که این مناطق با چالش‌هایی مانند جدایی‌طلبی، قوم‌گرایی، بنیادگرایی، جنگ‌های داخلی و جنگ‌های دولتی رو به رو شد. این وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز می‌توانست تهدیدی برای تمام مناطق همجوار باشد. بدین دلیل مناطق همجوار مثل اروپا نسبت به تحولات حادث شده در آسیای مرکزی و قفقاز حساس و نسبت به گسترش آن نگران بودند.

وضعیت یادشده باعث شد که مقام‌های ناتو حفظ امنیت، ثبات و پاسداری از صلح در دوران تغییرات پرشتاب در صحنه بین‌المللی را وظیفه خود بدانند. به همین دلیل ناتو در قالب طرح مشارکت برای صلح، طرح گسترش حوزه امنیتی خود را به اجرا گذاشت. البته لازم به ذکر است که در رابطه با گسترش دامنه عملیاتی ناتو میان دولت‌های اروپایی و آمریکایی اختلاف نظرهایی وجود دارد که خارج از بحث این مقاله است (پانفلووا، ۱۳۸۵، صص ۷-۶).

وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و نسبت دادن آن حادثه به گروه طالبان منطقه آسیای مرکزی را به یک منطقه راهبردی برای مقابله با تهدیدهای بنیادگرایی از یک سو و حفظ صلح و ثبات در منطقه از سوی دیگر تبدیل کرد و سبب تأسیس پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه شد. این بدان دلیل بود که تمام دولت‌های آسیای مرکزی گرایش‌های ضد اسلامی داشتند و در نتیجه آماده حمایت از آمریکا در مقابل جریان‌های اسلامی افغانستان بودند. قرقیزستان از خیلی پیش به اتحاد ضد تروریستی پیوسته بود و پایگاه هوایی ماناس را به یک پل اساسی برای نیروهای هوایی آمریکا تبدیل کرده بود. ازبکستان نیز پایگاه خان‌آباد را در اختیار نیروهای آمریکایی گذاشت (Hofmann, 2008, p.7) این پایگاه‌ها به عنوان بخشی از تغییرات در راهبرد پنتاگون مبنی بر ایجاد پایگاه در نزدیکی مناطق بحران‌خیز جهان است تا به

سرعت در بحران‌ها مورد استفاده قرار گیرد (دریفوس، ۱۳۸۵، ص ۱۶).

۳- رقابت با حضور نظامی و نفوذ روسیه

روسیه به دلیل داشتن ذخایر عظیم نفت و گاز و صادر کردن آن به کشورهای مصرف‌کننده در راستای رفع نیازهای خود، طبیعی است که نسبت به امنیت انرژی حساس باشد و آن را یکی از اصول اساسی امنیتی خود بدانند. از طرف دیگر وجود منابع عظیم روسیه در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز باعث شده است که روسیه حفظ امنیت و ثبات در این دو منطقه را وظیفه خود بدانند. حال که روسیه خواهان وجود امنیت برای منطقه و انرژی است و توان تأمین امنیت را برای این مناطق بنا به ادعای مقامات این کشور دارد، سؤال این است که دیگر چه لزومی به وجود نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در منطقه است.

در پاسخ به این سؤال باید گفت که به نظر می‌رسد ناتو و غرب برای حضور نظامی خود و رقابت با روسیه اهدافی غیر از آنچه که یاد شد، دارند. غرب از راه حضور نظامی در آسیای مرکزی از اهدافی مانند جلوگیری از احیای دوباره قدرت روسیه، بازسازی منطقه به شیوه دلخواه، شکستن انحصار روسیه بر انرژی منطقه، امنیت انرژی به این دلیل که خود روسیه امنیت انتقال آن را به عنوان یک ابزار علیه غرب به خطر نیندازد، پشتیبانی می‌کند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از زمان پیدایش دولت مدرن، وجود عنصر رقابت میان دولت‌ها همواره یکی از مؤلفه‌های اساسی روابط بین‌الملل بوده است. این رقابت همواره بر سر عاملی صورت می‌گرفت که می‌توانست منجر به افزایش قدرت یک طرف و کاهش قدرت طرف دیگر شود. در این میان یکی از عواملی که همواره سبب برانگیختن رقابت میان دولت می‌شد، مناطق جغرافیایی از نظر عنصر قدرت بود. این بدان دلیل بود که ژئوپلیتیک یکی از عناصر قدرت دولت‌ها به شمار می‌رفت. تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم و کنترل آن توسط دولت می‌توانست منجر به زایش قدرت برای آن دولت و از این طریق سبب تأمین امنیت خود و داشتن اهرمی علیه رقیب شود.

متخصصان جغرافیای سیاسی همواره دولتمردان را به تسلط و در اختیار گرفتن مناطق مهم دنیا تحریک می‌کردند تا از این طریق اسباب برتری آن دولت بر سایرین

فراهم شود. تجویز متخصصان جغرافیای سیاسی تنها محدود به عرصه نظر نمانده است و در موارد بسیار زیادی دولتمردان به تجویزهای آنها گوش فرا داده‌اند و به آن عمل کرده‌اند. تاریخ روابط قدرت‌های بزرگ، در برگیرنده مثال‌های زیادی است که در آن قدرت‌های بزرگ برای تسلط بر مناطق جغرافیایی مهم به رقابت، کشمکش و در نهایت جنگ با همدیگر پرداخته‌اند. در این میان به نظر می‌رسد که مناطق آسیای مرکزی و قفقاز اهمیت زیادی دارند که از آن یاد شد. رقابت برای تسلط و به اختیار درآوردن این مناطق در دوره‌های مختلف میان قدرت‌های بزرگ وجود داشته است. این رقابت زمانی که در منطقه خلاء قدرت وجود داشته است شدیدتر بوده است.

آنچه که در دوره حاضر سبب رقابت میان روسیه و غرب در آسیای مرکزی و قفقاز شده است، اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی این مناطق است. تسلط کامل روسیه در شرایط جدید بر مناطق، می‌تواند گام بسیار مهمی برای احیای دوباره قدرت روسیه باشد و تسلط بر آن توسط دولت‌های غربی نه تنها سبب تأمین امنیت انرژی برای آنها می‌شود، بلکه می‌تواند منجر به رفع و یا حداقل کاهش تهدید روسیه شود.

اهمیت سیاسی، اقتصادی و نظامی منطقه سبب شده است که روسیه همچنان آن را حوزه نفوذ خود بداند و با خارج نزدیک دانستن آن، مانع نفوذ قدرت‌های رقیب شود. روسیه با حفظ این مناطق قادر است که نخست امنیت خود را تأمین کند، دوم منافع سیاسی و اقتصادی خود را تأمین کند، سوم با تسلط بر منابع انرژی و حفظ انحصار خود بر آن در مواقع لازم از ابزار انرژی به عنوان یک اهرم علیه دولت‌های غربی استفاده کند و مهم‌تر از همه اینکه با حفظ مناطق اطراف خود از نفوذ رقبا به خودسازی از درون بپردازد و زمینه را برای احیای قدرت گذشته خود فراهم آورد.

اما دیدگاه غرب نسبت به منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بسیار متفاوت و بر خلاف دیدگاه روسیه است. غرب آسیای مرکزی و قفقاز را بسیار مهم‌تر از آن می‌داند که زیر سلطه و کنترل دولت غیرقابل اعتمادی چون روسیه باشد. هدف اساسی و اول غرب این است که این دو منطقه، از نفوذ روسیه خارج شود و یا حداقل نفوذ این کشور کاهش یابد و در مقابل زمینه نفوذ همه‌جانبه غرب در این مناطق فراهم شود. هدف دوم غرب این است که به انحصار و تسلط روسیه بر منابع انرژی منطقه پایان دهند و از این روش با توجه به وابستگی که به انرژی منطقه و روسیه دارند، آینده امنیت انرژی خود را در مقابل استفاده‌های احتمالی روسیه از انرژی به عنوان یک ابزار جلوگیری کنند.

هدف سوم رفع تهدید روسیه در آینده است. روسیه آن اندازه قوی است که بتواند مسئولیت ثبات و امنیت منطقه (یکی از توجیه‌های غرب برای حضور در آسیای مرکزی و قفقاز) را به عهده بگیرد. واقعیت این است که نگرانی آمریکا و غرب از رشد قدرت روسیه و گسترش نفوذ این کشور در دو منطقه یاد شده است. تسلط روسیه بر این مناطق می‌تواند پیامدهای تلخی برای آمریکا به بار آورد.

منابع و مأخذ

الف - فارسی

۱. بیلیس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳)، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، تهران: ابرار معاصر.
۲. پانفیووا، ویکتوریا (آذر ماه ۱۳۸۵)، "راهبرد نظامی آمریکا در حوزه دریای خزر"، ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵.
۳. دامن پاک جامی، مرتضی (تابستان ۱۳۸۷)، "نقش منابع انرژی خزر در تأمین امنیت انرژی جهان و چالش‌های انتقال آنها به بازارهای جهانی"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۲.
۴. دریفوس، اس. جی (آذر ماه ۱۳۸۵)، "روسیه و آسیای مرکزی"، ماهنامه تحولات روسیه، آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۵.
۵. کوپیتز، برنو (بهمن - اسفند ۱۳۸۶)، "سیاست اتحادیه اروپا در قفقاز"، ترجمه پیمان وهاب یور، ماهنامه اطلاعات راهبردی، سال پنجم.
۶. کولای، الهه (زمستان ۱۳۷۴) "روسیه، غرب و ایران" فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۲.
۷. کولای، الهه (بهار ۱۳۷۹) "روسیه و آسیای مرکزی: امکانات و محدودیت‌ها در بهره‌برداری از منابع منطقه" فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹.
۸. لینکیتز، آندرو (۱۳۸۵)، صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۹. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۲)، نظریه برخورد تمدن‌ها و منتقدانش، ترجمه و ویراسته مجتبی امیری وحید، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب - انگلیسی

1. Hofmann, Stephan. C(2008), "Debating Strategy in NATO: Obstacles to Defining a Meaning New Strategic Concept", available at: www.ifir.com.
2. Ikenberry, G. John(January 22, 2006), "Liberal International Theory in the Wake of 912 and American Unipolarity", available at: www.wv5.princeton.Edu.com.
3. Kapesein, Ethan and Micheal Mastandune eds(1992), **Unipolar Politics: Realism and State Strategies After the Cold War**, New York: Columbia University Press.
4. Layan, Christopher(1993), "the Unipolar Illusion: Why New Great Power Win Rise", **International Security**, Vol. 17, No 2.
5. Mearsheimer, John (1992), "**Disorder Restored: in Rethinking America Security**", New York: Norton Press.
6. Pushdor, Alexik(Winter 1993), "Letter from Eurasia: Russia and America: the Honey Moon Over", **Foreign Policy**, Vol. 25, No. 1.

7. Rosecrance, Richard(Fall 2001), "Has Realism Become cost-Benefit Analysis", **International Security**, Vol. 26, No. 2.
8. Steven, Marks. G(1996), "**Road to Power-the Colonization of Asia Russian**", London Press.
9. Weitz, Richard(Summer 2006), "Averting a New Great Game in Central Asia", **Washington Quarterly**, Vol. 29, No. 3.
10. Yost, David. S(2006), "NATO and the Anticipatory Use of Force", **International Affairs**, Vol. 83, No. 1.